

آزادی و ولایت

در فقه سیاسی معاصر شیعه

□ منصور میر احمدی

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

آزادی و ولایت از جمله اصول و مبانی فقه سیاسی شیعه بوده و از جایگاه والایی برخوردار می‌باشند. یکی از مباحث بسیار مهم درباره آزادی و ولایت، رابطه‌ای است که این دو مفهوم در فقه سیاسی داشته و بر اساس آن رابطه، مفهوم خاصی پیدا کرده‌اند. آنچه در پی می‌آید، نوشتار مختصری است که درصدد بررسی رابطه آزادی و ولایت در فقه سیاسی معاصر شیعه بوده و تلاش می‌کند رابطه این دو مفهوم را در دیدگاه‌های عمده درباره ولایت فقیه، تبیین و بررسی نماید. بر این اساس، ابتدا به طرح دیدگاه‌ها پرداخته، سپس رابطه آزادی و ولایت را در آن دیدگاه‌ها بررسی کرده و آنگاه تلاش فقه‌های معاصر در حل مسأله آزادی و رابطه‌اش با ولایت را دنبال می‌کنیم.

یکی از سؤالات اساسی در بحث ولایت، این است که آیا دلیل حکمت و قاعده لطف به دوران غیبت منتقل شده است؟ آیا بر اساس این ادله می‌توان به تداوم ولایت در دوران غیبت اندیشید؟ پاسخ بیشتر علمای شیعه این است که باید به خود معصوم مراجعه





کرد و از او، پاسخ این سؤال را جویا شد. از این رو، با مراجعه به کلام معصومین استدلالها و دیدگاهها شکل می‌گیرد. این رویکرد، رویکردی فقهی است که با پیش فرض گرفتن مبانی کلامی و با استمداد از شیوه و متد فقهی، تلاش می‌کند پاسخ مناسبی به مسأله آزادی و ولایت ارائه کند. پیش فرض دیگر این رویکرد، اصل استظهار است که براساس آن، تفسیرهای متعددی از کلام معصومین ارائه می‌گردد که در این نوشتار برآنیم با نگاهی به دیدگاههای مختلف در فقه سیاسی معاصر شیعه [ولایت فقیه]، مسأله آزادی در این دیدگاهها را بررسی نماییم.

به طور کلی، پس از مراجعه فقها به کلام معصومین (ع)، برای پاسخ به مسأله تداوم ولایت و عدم آن در دوران غیبت، دو دیدگاه عمده شکل می‌گیرد:

۱- عدم واگذاری ولایت در دوران غیبت

بر اساس این دیدگاه، ولایت به معنای حق حاکمیت سیاسی در دوران غیبت به هیچ کس واگذار نشده و ولایت به این معنا تنها از آن پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) می‌باشد. به عبارت دیگر با مراجعه به کلام معصومین، نمی‌توان چنین ولایتی را برای فقیه ثابت نمود. این دیدگاه هرچند که در دوران معصوم، ولایت را در کنار اصل آزادی قرار می‌دهد و بدین سان، نوعی توازن را برقرار می‌سازد؛ اما در دوران غیبت چنین ترکیبی را نمی‌پذیرد. البته برخی از کسانی که ولایت فقیه را در دوران غیبت نپذیرفته‌اند، از مسأله‌ای به نام «جواز تصرف» فقیه سخن گفته‌اند^(۱) که در ادامه بحث به این دیدگاه خواهیم پرداخت و رابطه آزادی و ولایت را در آن بررسی می‌کنیم.

از آنجا که این نوشتار، در صدد بررسی آزادی و ولایت در فقه سیاسی معاصر شیعه می‌باشد، بدیهی است که باید به نظریاتی پرداخت که اصل ولایت را پذیرفته‌اند. از این رو، به بررسی بیشتر این دیدگاه نمی‌پردازیم؛ چرا که این دیدگاه اساساً ولایت را نمی‌پذیرد و تداوم ولایت را باور ندارد. و به همین دلیل در اینجا تنها به همین مختصر اکتفا می‌کنیم.

۲- واگذاری ولایت در دوران غیبت

این دیدگاه بر این باور است که ولایت به مفهوم حق حاکمیت سیاسی و حق تصرف در امور دیگران در دوران غیبت واگذار شده است. با مراجعه به کلام معصومین، درمی یابیم که آنها این ولایت را به دیگران واگذار نموده اند. از نظر این دیدگاه، در پاسخ به سؤال اصلی مذکور، می توان گفت که دلیل حکمت و لطف به دوران غیبت نیز منتقل شده و بنابراین دلیل حکمت و لطف، منحصر به دوران حضور امام نیست. امام خمینی (ره) در این باره می نویسد:

«دلیلی که بر ضرورت امامت اقامه می گردد، عیناً بر ضرورت تداوم ولایت در عصر غیبت

دلالت دارد»^(۲)

بنابراین، طرفداران این دیدگاه سراغ کلمات معصومین رفته و تلاش می کنند با استفاده از اصل «استظهار»، شخص یا اشخاصی را که این ولایت به آنها واگذار شده است، شناسایی کنند.

بر اساس این اصل، ضمن پذیرش فقدان نص در زمینه ولایت در دوران غیبت، به ادله مراجعه می شود و تلاش می شود «ظهور» ادله را اثبات نمایند و در اینجا است که تفاسیر و دیدگاههای متعددی شکل می گیرد. دیدگاههایی که بر این اساس شکل گرفته است، صرف نظر از اختلافات اساسی و بسیار مهمی که دارند، دو نکته زیر را می پذیرند:

۱. اصل، عدم ولایت فرد بر فرد دیگر است و اثبات ولایت، نیازمند ارائه دلیل معتبر و قطعی است.

۲. نصی قطعی بر ولایت در دوران غیبت وجود ندارد و آنچه موجود است، ادله ای است که تفاسیر متعددی را برمی تابد.

در اینجا است که پیش فرضها و پیش دانسته های کلامی و اصولی فقها در ارائه تفاسیر متعدد از ادله و پی جویی از ظهور آن ادله، تأثیر زیادی بر جای گذاشته و دیدگاههای متعددی را رقم می زند که در ادامه، ضمن طرح این دیدگاهها، رابطه آزادی و ولایت را در آنها بررسی می کنیم.

تاکنون طبقه بندیهای متعددی از دیدگاههایی که ولایت فقیه را در دوران غیبت





پذیرفته‌اند، ارائه شده است. در نگاهی کلی به این طبقه بندیها و اقسامی که ذکر شده است، می‌توان گفت که چهار دیدگاه کلی از زاویه مورد نظر در این بحث، وجود دارد. هرچند که هدف نوشتار حاضر، تبیین و نقد و بررسی دیدگاههای مذکور نیست؛ ولی برای بررسی رابطه آزادی و ولایت در این نظریه‌ها، به اجمال به این دیدگاه اشاره می‌کنیم. بدیهی است که تا آنجا که به بحث رابطه آزادی و ولایت مرتبط می‌شود، خلاصه‌ای از این دیدگاهها بیان می‌شود. از این رو طبیعی است که برخی از زوایای این دیدگاهها در اینجا مورد توجه قرار نگیرد.

دیدگاههای چهارگانه مذکور عبارتند از:

۱- جواز تصرف فقیه در دوران غیبت

اگرچه این دیدگاه ولایت فقیه را نمی‌پذیرد و از این رو ممکن است نتوان آن را ذیل دیدگاههای ولایت فقیه ذکر کرد؛ اما با توجه به اینکه جواز تصرف فقیه را پذیرفته است، در اینجا طرح می‌گردد.

در میان فقهای شیعه مهمترین نظریه پرداز معاصر این دیدگاه آیت الله خوئی (ره) است. وی بر این باور است که در دوران غیبت، ولایت برای فقیه ثابت نشده است و با مراجعه به آیات و روایات نمی‌توان چنین ولایتی را اثبات کرد. و ادله موجود نیز تنها جواز تصرف او را در امور حسیه از باب قدر متیقن اثبات می‌کنند.

«ولایت برای فقیه در دوران غیبت با هیچ دلیلی ثابت نشده است و [این ولایت] مختص پیامبر و امامان علیهم السلام است؛ بلکه آنچه از روایات فهمیده می‌شود، دو مورد است: نافذ بودن قضاوت و حکم او و حجیت و اعتبار فتوای او. و [فقیه] نمی‌تواند در اموال صغیران و غیر آن، آنگونه که از شئون ولایت است، تصرف کند، مگر در امور حسیه. فقیه در این امور ولایت دارد؛ اما نه به معنایی که ادعا شده است؛ بلکه به معنای نافذ بودن تصرفات او و تصرفات وکیل او و عزل شدن وکیلش با مرگ است و این جواز تصرف از باب قدر متیقن است؛ زیرا بدون اجازه شخص، تصرف در مال او جایز نیست. [...] و قدر متیقن از کسانی که خداوند راضی به تصرفات آنهاست، فقیه جامع

الشرايط است. پس آنچه که برای فقيه ثابت است، جواز تصرف است نه ولايت». (۳)

همانگونه که ملاحظه می‌شود، این دیدگاه با مراجعه به ادله و کلام معصومین و با پیش فرض اصل استظهار، نمی‌تواند ظهور ادله در روایات را ثابت نماید و تنها از باب قدر متیقن، جواز تصرف فقيه را ثابت می‌کند.

رابطه آزادی و ولايت در دیدگاه اول

همانگونه که در ابتدا اشاره شد، به نظر می‌رسد که اساساً در این دیدگاه، این بحث جای طرح ندارد. این دیدگاه به طور کلی بر این باور است که ولايت در دوران غیبت واگذار نشده است، از این رو، طرح بحث رابطه آزادی و ولايت در این نظریه مفهوم چندانی ندارد.

ممکن است اینگونه تصور شود که بنابراین، اصل در این نظریه آزادی است و در نتیجه به دلیل عدم به رسمیت شناختن ولايت، حیطة اختیار و آزادی فرد در این نظریه گسترده است؛ در حالی که چنین نتیجه‌گیری صحیح به نظر نمی‌رسد. چرا که از انکار ولايت در این دیدگاه، نمی‌توان رسمیت یافتن آزادی فرد را نتیجه گرفت. بر این اساس می‌توان گفت که بررسی این دیدگاه، خارج از موضوع اصلی نوشتار حاضر است. اما به رغم این مطلب، به نظر می‌رسد که این سؤال اساسی در برابر طرفداران این نظریه قرار دارد که اگر ولايت در دوران غیبت واگذار نشده است و به عبارت صحیحتر، اگر در مقام اثبات، دلیلی بر واگذاری ولايت وجود ندارد، پس فلسفه جعل ولايت در دوران معصوم چیست؟ و آیا این فلسفه در دوران غیبت نیز وجود ندارد؟ آیا بر اساس قاعده لطف که مورد پذیرش تمامی متکلمین شیعه است، نمی‌توان گفت که ولايت به طور کلی - خواه در دوران معصوم و خواه در دوران غیبت - در کنار اصل عدالت و آزادی قرار گرفته است؟ با توجه به سؤالات مذکور، می‌توان گفت که دیدگاه اول که با رویکرد فقهی - اصولی به مسأله ولايت می‌نگرد، نمی‌تواند پاسخی مناسبی به مسأله آزادی در فقه سیاسی ارائه نماید. این دیدگاه برخلاف دیدگاههای دیگر نمی‌تواند آزادی را در کنار اصل ولايت به یک نوع تعادل و توازن برساند.





۲- ولایت فقیه در امور حسبیه

دیدگاه دوم درباره ولایت فقیه بر این باور است که فقیه تنها در امور حسبیه ولایت دارد. این نگرش ضمن پذیرش اصل واگذاری ولایت در دوران غیبت، بر این عقیده است که با مراجعه به ادله و کلام معصومین، تنها می توان ولایت را در امور حسبیه^(۴) برای فقیه اثبات کرد.

شیخ انصاری با تقسیم مناصب فقیه جامع شرایط به سه منصب افتاء، قضاوت و ولایت تصرف، معتقد است که منصب سوم به دو صورت قابل تصور است:

۱. استقلال ولی در تصرف؛

۲. عدم استقلال غیر ولی در تصرف.

وی پس از بررسی آیات و روایات در مورد ولایت پیامبر و امامان معصوم و پذیرش ولایت آنان، درباره ولایت فقیه بر این باور است که:

واز آنچه که ذکر شد روشن شد که این ادله اثبات می کنند ولایت فقیه را در اموری که

مشروعیت و جواز ایجاد آنها در خارج غیر قابل تردید است، به گونه ای که اگر فقیه هم نباشد به نحو

و جوب کفایی بر مردم واجب است آنها را به پا دارند.^(۵)

آخوند خراسانی در حاشیه مکاسب، ضمن اشکال بر دلالت ادله ای که شیخ انصاری برای وجوب مراجعه به فقیه در امور حسبیه اقامه می کند، وجوب رجوع به فقیه و ولایت او را در امور حسبیه از باب قدر متیقن دانسته و می نویسد:

واشکال بر دلالت ادله بر ولایت استقلالی و غیر استقلالی [فقیه] روشن شد؛ لکن این ادله، در

میان کسانی که مباشرت یا اجازه و نظر آنها [در انجام امور حسبیه] معتبر می دانند، فقیه را قدر

متیقن دانسته است؛ همانظوری که در صورت فقدان فقیه، مباشرت، اجازه و نظر عدول مؤمنین

معتبر است.^(۶)

بنابراین می توان گفت که آخوند خراسانی نیز ولایت فقیه را در امور حسبیه می پذیرد، هر چند که از باب قدر متیقن آن را ثابت می کند.

پس از شیخ انصاری و آخوند خراسانی، یکی دیگر از فقهای که ولایت فقیه را در امور حسبیه پذیرفته است، مرحوم کاشف الغطاء است. وی درباره ولایت فقیه بر اساس

روایات می‌نویسد:

و آنچه از مجموع ادله استفاده می‌شود، این است که فقیه بر امور عمومی و آنچه که نظام اجتماعی به آن نیاز دارد، ولایت دارد، که احادیث امامان معصوم (جریان امور به دست علماست و علما، وارثان پیامبرانند و مانند این احادیث) به آن اشاره کرده و در زبان مشرعه و اصل شریعت، به امور حسبیه تعبیر شده است...»^(۷)

رابطه آزادی و ولایت در دیدگاه دوم

از آنجا که این دیدگاه بر خلاف دیدگاه اول، ولایت فقیه را پذیرفته است؛ می‌توان در زمینه نوع رابطه ولایت و آزادی به کنکاش پرداخت. اما به نظر می‌رسد به رغم پذیرش ولایت در این دیدگاه، با توجه به محدود دانستن این ولایت به امور حسبیه، آزادی در این دیدگاه اساساً به شکل یک «مسئله» طرح نمی‌شود. به عبارت دیگر با توجه به دایره بسیار محدود ولایت در این نگرش، تعارض و یا تزاخمی میان آزادی و ولایت پدید نمی‌آید. در نتیجه از ناحیه ولایت و ادله آن، مزاحمت جدی با آزادی و ادله آن صورت نمی‌گیرد. البته بدیهی است که معنای این سخن این نیست که طرفداران این دیدگاه، آزادی را به طور کلی به رسمیت شناخته و قلمرو وسیعی برای آن تعیین نموده‌اند. چه بسا چنین دیدگاهی در تبیین ولایت، به اصل آزادی توجهی نکرده است و دغدغه طرفداران آن اساساً تعیین رابطه آزادی و ولایت نبوده است. اما با توجه به نگرش آنها درباره ولایت فقیه می‌توان به این استنتاج کلی دست یازید که بر اساس این دیدگاه، زمینه طرح گسترده‌تر آزادی وجود داشته و می‌توان مسئله آزادی را مطرح کرد و به دنبال پاسخگویی به آن مسئله بود. بنابراین می‌توان گفت که:

۱. رابطه آزادی و ولایت در این دیدگاه قابل طرح است؛

۲. این رابطه از نوع تزاخم یا تعارض نیست؛

۳. زمینه طرح گسترده‌تر آزادی در این دیدگاه وجود دارد.



۳- ولایت فقیه در اجرای حدود و قضاوت

بر اساس این دیدگاه، فقیه تنها در اجرای حدود و قضاوت ولایت دارد و تنها می تواند در اجرای حدود و قضاوت اعمال ولایت کند. این دیدگاه نیز با مراجعه به ادله و کلام معصومین معتقد است که آنچه که از این ادله استفاده می شود ولایت فقیه، تنها در اجرای حدود و قضاوت است. به عبارت دیگر، این دیدگاه اصل ولایت را می پذیرد؛ اما معتقد است که در دوران غیبت این ولایت به طور مطلق واگذار نشده است. در نتیجه ما باید به کلام معصومین مراجعه کنیم و بر اساس آن ولایت فقیه را اثبات نماییم. اما با مراجعه به این ادله درمی یابیم که ولایت به معنای حق حاکمیت و رهبری جامعه واگذار نشده و فقیه چنین حق حاکمیتی ندارد. آیت الله نائینی از جمله کسانی می باشد که چنین دیدگاهی را اختیار کرده است. وی با تقسیم ولایت به سه مرتبه، معتقد است که مرتبه ای از آن، مخصوص پیامبر و امامان معصوم بوده و قابل تفویض و واگذاری نیست. این مرتبه، همان ولایتی است که اولویت آنها را نسبت به مؤمنین بر اساس آیه «النبی اولى بالمؤمنین من انفسهم» ثابت می کند. دو مرتبه دیگر نیز وجود دارد که قابل واگذاری است. این دو مرتبه عبارتند از: الف) ولایت در فتوا و قضاوت ب) ولایت در امور سیاسی که بر اساس آن، والی به نظم بخشیدن به امور انسانها در جامعه می پردازد. وی بر این باور است که غالباً والی و قاضی در تاریخ اسلام متعدد بودند و شخص والی، قاضی نبوده است و بالعکس. سپس می گوید:

در ثابت بودن منصب قضاوت و افتاء برای فقیه در دوران غیبت و نیز آنچه که از لوازم

قضاوت است، تردید و اشکالی نیست.^(۸)

سپس برای اثبات ولایت عامه که ولایت در امور سیاسی را نیز شامل شود، به اخبار و روایات مراجعه کرده و با نقد و بررسی آنها ضمن اینکه ولایت افتاء و قضاوت را می پذیرد، درباره «ولایت عامه» اینگونه جمع بندی می کند:

«اثبات ولایت عامه برای فقیه به گونه ای که با یا داشتن نماز جمعه یا نصب امام جمعه، نماز

جمعه در روز جمعه واجب و متعین گردد، مشکل است.»^(۹)

همانگونه که قبلاً بیان شد، این دیدگاهها بر اساس «اصل استظهار» شکل گرفته است.



فقها با توجه به مبانی مختلفی که به عنوان پیش فرض خود تلقی کرده‌اند و نیز با توجه به پیش دانسته‌های اصولی - فقهی خود به سراغ روایات رفته و بر اساس آنها، ظهور ادله را کشف نموده‌اند؛ در حالی که برخی دیگر چنین ظهوری را اصطیاد نکرده‌اند. به عنوان مثال، محقق نائینی بعد از آنکه نحوه استدلال شیخ انصاری بر ولایت عامه فقیه را بر اساس شواهد و قرائن در توفیق شریف امام زمان (عج) ذکر می‌کند، می‌گوید:

«اشکال این استدلال روشن است؛ چراکه هیچ یک از این شواهد [شواهدی که شیخ انصاری

ذکر می‌کند] موجب ظهور لفظی نمی‌شود؛ به گونه‌ای که ظهور لفظ شامل غیر تبلیغ احکام نیز بشود؛

زیرا این وجوه، وجوه استحسانی است که در باب ظهور الفاظ معتبر نیست.»

رابطه آزادی و ولایت در دیدگاه سوم

در این دیدگاه نیز بحث رابطه آزادی و ولایت قابل طرح است. از آنجاکه این نگرش اصل ولایت، فقیه را در دوران غیبت می‌پذیرد، می‌توان به این سؤال پرداخت که آیا طرح چنین نظرگاهی مستلزم محدود شدن آزادی می‌گردد یا نه؟ آیا میان ادله آزادی و ادله ولایت تزاخم یا تعارضی وجود ندارد؟ ... آنچه که می‌توان در این مجال به آن اشاره کرد، این است که هرچند که جای طرح این سؤالات در این دیدگاه وجود دارد؛ اما به نظر می‌رسد که ناسازگاری چندانی میان آزادی و این نوع برداشت از ولایت وجود ندارد. این دیدگاه، ولایت را تنها در فتوا دادن و قضاوت می‌داند که به طور قطع به دلیل فقدان عنصر «حاکمیت سیاسی» در مفهوم ولایت از نظر این دیدگاه، محدودیت جدی برای آزادی فرد پدید نمی‌آید. به عبارت دیگر، بر اساس این نگرش، در حل مسأله آزادی، «ولایت» به مفهوم «ولایت در فتوا و قضاوت» در کنار آزادی گذاشته می‌شود که بدون آنکه محدودیت زیادی برای این آزادی ایجاد نماید، در هدایت و تعیین مسیر صحیح زندگی فردی، نقش زیادی ایفا می‌کند. روشن است که آزادی در این نظرگاه نیز مفهوم خاص خودش را دارد. از این رو در راستای بهره‌برداری از موهبت آزادی، وجود ولایت که رسیدن به آزادی واقعی را میسر و آسانتر می‌سازد، ضروری است.

با توجه به آنچه به اختصار بیان شد، می‌توان گفت که:





۱. در این دیدگاه نیز طرح بحث آزادی و ولایت و رابطه آنها امکان‌پذیر است؛

۲. این دو مفهوم در این دیدگاه در ناسازگاری کلی با هم نیستند؛

۳. طرح مفهوم ولایت در کنار آزادی در این دیدگاه ضمن آنکه محدودیت چندانی را برای آزادی فرد ایجاد نمی‌کند، او را در بهره‌برداری از آزادی‌اش و رسیدن به آزادی واقعی یاری می‌رساند.

۴- ولایت عام فقیه

دیدگاه چهارم درباره ولایت فقیه در دوران غیبت بر این باور است که ولایت در دوران غیبت به طور مطلق به فقیه واگذار شده است. از نظر این دیدگاه، در پاسخ به این سؤال که آیا دلیل حکمت و قاعده لطف به دوران غیبت نیز منتقل شده است؟ باید سراغ ادله و کلام خود معصومین رفت که بر اساس آنها می‌توان گفت که در دوران غیبت، ولایت فقیه، تداوم ولایت پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) است. با مراجعه به روایات درمی‌یابیم که پیامبر و امامان معصوم، خود ولایت را به شکل کلی‌اش به فقیه واگذار نموده‌اند و نه مقید به اموری از قبیل، امور حسبیه، فتوا و قضاوت! این نگرش نیز هرچند که اصل عدم ولایت را پذیرفته است؛ اما بر این باور است که همانطور که ولایت پیامبر و امامان معصوم بر اساس دلیل از اصل عدم ولایت مذکور، خارج می‌شود، در ولایت فقیه نیز می‌توان با استناد به ادله، از اصل مذکور خارج شد. به عبارت دیگر فقیه نیز همانند پیامبر و امامان معصوم از سه شأن و وظیفه برخوردار است: ۱. تبلیغ دین و تبیین احکام الهی که از طریق «فتوا» صورت می‌پذیرد. ۲. اجرای حدود و قضاوت بر اساس احکام و قوانین الهی. ۳. اداره امور سیاسی - اجتماعی جامعه و برخورداری از حق حاکمیت سیاسی. دیدگاه ولایت عام بر این عقیده است که همانگونه که پیامبر (ص) به عنوان حاکم اسلامی و امامان معصوم به عنوان حاکمان اسلامی از اختیاراتی در اداره و رهبری جامعه برخوردار بودند، فقیه نیز به عنوان حاکم اسلامی از چنین اختیاراتی برخوردار می‌باشد. هرچند که طرفداران این دیدگاه در اینکه اولاً ولایت در دوران غیبت واگذار شده است و ثانیاً این ولایت بر اساس ادله به فقیه واگذار شده است و ثالثاً این ولایت منحصر

به امور حسیه، فتوا و قضاوت نیست، اختلافی ندارند؛ اما در حدود اختیارات، گستره و منشأ مشروعیت ولایت فقیه، اختلاف داشته که بر این اساس می‌توان به سه دیدگاه عمده اشاره کرد. در اینجا با اشاره به مهمترین نمایندگان آن دیدگاهها، رابطه آزادی و ولایت را نیز در آنها بررسی می‌کنیم:

۴/۱- ولایت عام فقیه در چهارچوب احکام فرعی الهی

این دیدگاه، ولایت عام فقیه در دوران غیبت را پذیرفته و معتقد است که بر اساس ادله و روایات می‌توان آن را اثبات کرد. از این رو، طرفداران این نگرش سراغ ادله و کلام معصومین رفته و تلاش می‌کنند چنین ولایتی را اثبات نمایند.

ملا احمد نراقی، نخستین فقیهی است که در دوران قاجاریه بحث ولایت عام فقیه را به طور مستقل در کتاب «عوائد الایام» مطرح کرده است. وی ضمن بحث درباره سبب تألیف کتاب خود، فقها را حاکمان اسلامی در دوران غیبت می‌داند:

«مقصود ما در اینجا بیان ولایت فقها است که در دوران غیبت، حاکمان و نایبان امامان

هستند»^(۱۰)

سپس با مراجعه به برخی از روایات در این باره، تلاش می‌کند با استخدام «اصل استظهار» ظهور این روایات را در ولایت عام فقیه اثبات نماید. وی آنگاه به حدود اختیارات و ولایت فقها پرداخته و می‌نویسد:

«تمام آنچه را که فقیه عادل به عهده دارد و در آن ولایت دارد، دو چیز است:

۱. هر آنچه که پیامبر و امام - که امرا و سلاطین مردم و دژهای اسلام هستند - در آن ولایت دارد، پس فقیه نیز در آن ولایت دارد، مگر آنچه که دلیل - اجماع یا نص و غیر این دو - خارج کرده باشد.

۲. هر فعلی که مربوط به امور بندگان در دنیا و آخرت باشد و باید انجام گیرد و گریزی از انجام

آن فعل نباشد»^(۱۱)

همانگونه که ملاحظه می‌شود، در این عبارت، ولایت عام و گسترده فقیه به خوبی استفاده می‌شود که مرحوم نراقی بر این اساس در پایان، به برخی از اموری که فقیه در آنها ولایت دارد اشاره کرده و آنها را اینگونه فهرست می‌کند: ۱. فتوا دادن؛ ۲. قضاوت





کردن؛ ۳. اجرای حدود؛ ۴. نگهداری اموال یتیمان؛ ۵. نگهداری اموال دیوانگان و سفیهان؛ ۶. نگهداری اموال غایبان یا کسانی که در شهر خود نیستند؛ ۷. ولایت نکاح و ازدواج دیوانگان، سفیهان و نابالغین؛ ۸. ولایت در استیفای حقوق یتیمان و سفیهان؛ ۹. تصرف در اموال امام زمان (عج).

یکی از فقهای معاصر که ولایت عام فقیه را در چهارچوب احکام فرعی الهی پذیرفته است، آیت الله گلپایگانی است. وی درباره ولایت فقیه جامع الشرایط در امور عامه و مسائل سیاسی جامعه می نویسد:

«خلاصه آنکه بعید نیست ولایت فقیه جامع الشرایط را در آنچه که به امور عمومی و حفظ

جامعه است و سیاست مردم مربوط می شود، استفاده کرد. زیرا روشن است که اجتماع و نظم آن

محقق نمی گردد مگر با یک سری قوانین که برای آنها جعل شده است و در میان آنها جریان دارد و بر

آنها حاکم است...» (۱۲)

استدلال وی بر این ولایت عام، از سویی بیانگر تردیدی است که منشأ آن فقدان نص بوده و از سویی دیگر بیانگر استخدام «اصل استظهار» است. از نظرگاه ایشان این ولایت عام را یا با تمسک به اطلاق ادله می توان اثبات کرد و یا با توجه به اینکه این امور مربوط به سیاست و اجتماع و جامعه است:

«یا گفته می شود که به اطلاق ادله عموم مثل روایت (العلماء ورثة الانبياء یا اماناء الله و خلفاء

الرسول) تمسک می کنیم و حکم می کنیم به اینکه تمامی مناصبی که پیامبر و امامان (ع) داشته اند،

فقیها نیز دارند. مگر آن مناصبی که دلیل، آنها را مخصوص پیامبر و امامان داشته باشد؛ مثل: وجوب

پیروی از اموری که مربوط به شخص آنهاست و جهاد برای دعوت انسانها به اسلام [جهاد

ابتدایی] و... و یا گفته می شود که هرچند که ولایت مطلقه فقیه و اینکه مناصب ائمه را - به جز

مناصبی که دلیل، آنها را خارج کرده است - نمی توان از ادله عموم استفاده کرد؛ اما می توان بر این

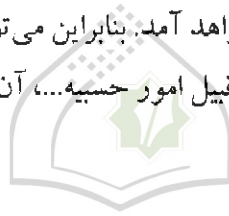
ولایت در امور عامه مربوط به حفظ مردم و نظم امور آنها و محافظت آنها از ظلم و تجاوز و...

استدلال کرد. بر این اساس، حکم می شود به ثبوت ولایت فقیه در اموری که مربوط به سیاست

اجتماع و اداره جامعه می شود به جز اموری که دلیل، آنها را خارج کرده مثل جهاد برای دعوت به

اسلام؛ چرا که این امور مخصوص پیامبر و امام است و یا کسی که از ناحیه آنها اجازه داشته

با دقت در عبارات مذکور، به خوبی می‌توان تأثیر به‌کارگیری اصل استظهار بویژه در احتمال اول استدلال ایشان را فهمید. به همین دلیل است که در این عبارت، حکم به ولایت عامه فقیه در چهارچوب احکام فرعی شده است. علت درج این نظریه در دیدگاه «ولایت عام فقیه در چهارچوب احکام فرعی الهی» نیز اولاً پذیرش ولایت عام و ثانیاً استثنای اموری است که بر اساس ادله اولیه و ثانویه نمی‌توان آنها را برای فقیه ثابت نمود. بدیهی است که این ولایت هر چند عام و مطلق است؛ اما در اسناد مناصب به فقها، استثنایی را بیان می‌کند که دیدگاه ولایت مطلقه، آنها را نمی‌پذیرد. دیدگاه ولایت مطلقه، علاوه بر احکام فرعی الهی، ولایت فقیه را در احکام حکومتی نیز به رسمیت می‌شناسد که تفصیل بیشتر آن خواهد آمد. بنابراین می‌توان گفت که این دیدگاه ضمن پذیرش اطلاق در برابر قیودی از قبیل امور حسیه... آن را مقید به احکام فرعی الهی می‌داند.



رابطه آزادی و ولایت در دیدگاه ولایت عام فقیه در چهارچوب احکام فرعی الهی

باتوجه به مفهوم ولایت در این دیدگاه و با توجه به گستره اختیاراتی که این ولایت برای فقها اثبات می‌کند، می‌توان گفت که به شکل جدی مسأله آزادی در این دیدگاه قابل طرح است. بر اساس این نگرش، آزادی به عنوان یک مسأله طرح شده و در نتیجه بحث رابطه آزادی و ولایت نیز به شکل جدی در این دیدگاه قابل طرح است. همانگونه که قبلاً اشاره شد، احتمالاً طرفداران این دیدگاه در بحثهای خود بدون توجه به رابطه مذکور، به بحث ولایت در دوران غیبت پرداخته‌اند. اما با توجه به این دیدگاه می‌توان با تمسک به منطق درونی بحث آنها، نظرشان را در مورد آزادی و ولایت استخراج نمود. در اینجا نکته‌ای را باید متذکر شد و آن اینکه هرچند گستره این ولایت به مراتب کمتر از گستره ولایت پیامبر و امام معصوم است؛ اما به نظر می‌رسد که مسأله آزادی در دوران غیبت حادث‌تر است؛ چراکه بر اساس آنچه درباره ولایت پیامبر و امام گفته شد، طرح ولایت در کنار آزادی و اختیار انسانی در دیدگاههای کلامی شیعه، عمدتاً بر اساس





قاعده لطف الهی است که معتقد بود انسان در بهره‌برداری صحیح از اختیار و آزادی و قدم نهادن در مسیر سعادت خود، محتاج راهنمایی است که از سوی خدا چنین نقشی را عهده‌دار گردد. و با توجه به ویژگی بارز و برجسته «عصمت» پیامبر و امام است که این راهنمایی الهی محقق می‌گردد. در نتیجه، همانگونه که گذشت، طرح ولایت پیامبر و امام معصوم در کنار آزادی نه به مفهوم محدودیت آزادی انسان؛ بلکه در راستای بهره‌برداری صحیح از این موهبت الهی، قلمداد گردید. از این رو، با توجه به فقدان ویژگی عصمت در فقها، به نظر می‌رسد که رسمیت یافتن ولایت و گستره وسیع آن در این دیدگاه مستلزم محدودیتهایی برای آزادی است که در نتیجه پاسخگویی به مسأله آزادی در این دیدگاه ضرورت مضاعفی را می‌طلبد.

به طور کلی می‌توان گفت که تلاش طرفداران این دیدگاه در طرح ولایت و گستره وسیع آن بر این مبنا شکل گرفته است که اساساً قاعده لطف مخصوص به دوران حضور پیامبر و امام معصوم نبوده و شامل دوران غیبت نیز می‌شود. از این رو، در دوران غیبت نیز هدایت و راهنمایی انسان از سوی راهنمایی که به گونه‌ای از سوی خدا بدین امر گمارده شده‌اند، ضرورت دارد. به همین دلیل است که ولایت فقیه در دیدگاه مزبور تداوم ولایت پیامبر و امام معصوم قلمداد می‌گردد. هرچند که فقیه از ویژگی و موهبت «عصمت» برخوردار نیست؛ اما به یقین و یا به تعبیر فقهی قدر متیقن، فقیه کسی است که می‌تواند تداوم ولایت پیامبر و امام معصوم را عینیت بخشد و در عصر غیبت به ایفای نقش آنها بپردازد. و بدین سان ولایت فقیه ضرورت می‌یابد و در کنار اصل آزادی قرار گرفته و موجبات بهره‌برداری صحیح از موهبت آزادی را فراهم می‌سازد.

بنابراین با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان تلاش فقها در دیدگاه ولایت عام فقیه در چهارچوب احکام فرعی الهی را در حل مسأله آزادی و رابطه‌اش با ولایت در این جمله خلاصه کرد که آنها در صدر ایجاد نوعی توازن و تعادل میان این دو مفهوم بر اساس باور به لطف الهی اند که در همه حال بندگان الهی از آن برخوردارند. به رغم آنچه که گذشت، به نظر می‌رسد که تاکنون این رابطه در دیدگاه مذکور کاملاً توضیح داده نشده است و در نتیجه زوایای مبهمی از آن همچنان باقی است. آیا چنین رابطه متعادلی میان این دو

مفهوم در این نگرش ایجاد شده است؟ آیا چنین رابطه‌ای به معنای محدودیت‌پذیری یکی از دو طرف نیست؟ و... از جمله سؤالاتی است که در این دیدگاه به آنها پاسخ داده نشده است.

۲/۴- ولایت انتصابی مطلقه فقیه

دیدگاه دیگری که ولایت عام فقیه را پذیرفته و آن را به امور حسیه و اجرای حدود و قضاوت مقید نکرده و نیز این ولایت را منحصر در چهارچوب احکام فرعی الهی ندانسته است، نظریه ولایت مطلقه فقیه است. این نظریه که بویژه پس از انقلاب اسلامی، در ایران مورد تأکید امام خمینی (ره) قرار گرفت، مبنای شکل‌گیری نظام سیاسی حاکم بر ایران نیز قلمداد گردیده است.

امام خمینی به عنوان مهمترین نظریه‌پرداز ولایت انتصابی مطلقه فقیه، ولایت فقیه را تداوم ولایت پیامبر و امامان معصوم دانسته است و در واقع در پاسخ به سؤال اصلی رویکرد فقهی مبتنی بر انتقال و یا عدم انتقال دلیل حکمت و قاعده لطف به دوران غیبت، معتقد است که همان دلیلی که بر ضرورت امامت امامان معصوم (ع) اقامه شده است، ضرورت تداوم ولایت در عصر غیبت را نیز اثبات می‌کند:

«فما هو دلیل الامامة، بعينه دليل على لزوم الحكومة بعد غيبة ولي الامر عجل الله فرجه الشريف» (۱۴)

ایشان همچنین در این باره می‌نویسد:

«و اما حکومت در ولایت در دوران غیبت اگرچه برای شخص خاصی جعل نشده؛ لکن بر اساس دلیل عقلی و نقلی، واجب است این دو به نحو دیگری باقی بمانند؛ به دلیلی که گذشت مبنی بر اینکه امکان ندارد امر حکومت و ولایت مهمل گذاشته شود» (۱۵)

در دیدگاه امام خمینی برای اثبات ضرورت حکومت و تداوم ولایت در دوران غیبت هم به دلیل عقلی استدلال می‌شود و هم اصل استظهار به کار گرفته شده است و بر اساس آن با مراجعه به روایات و کلام معصومین، وجوب حکومت و ولایت و ضرورت آنها در دوران غیبت ثابت می‌گردد. به عبارت دیگر علاوه بر اینکه با توجه به ادله عقلی، ولایت فقیه را امری بدیهی دانسته است، سراغ روایات نیز رفته و با تمسک به ادله نقلی





آن را اثبات می‌کند. این نکته بیانگر بهره‌گیری از رویکرد فقهی در بحث ولایت فقیه است که به آن اشاره شد. امام خمینی در این باره می‌نویسد:

«پس ولایت فقیه - بعد از تصور کامل مسأله و اطراف آن - امری نظری که نیازمند برهان باشد،

نیست؛ اما با وجود این مطلب، بر این ولایت با معنای گسترده آن، روایاتی دلالت می‌کند.»^(۱۶)

بنابراین دیدگاه ولایت مطلقه فقیه نیز با توجه به مبانی کلامی و اصولی - فقهی از دو رویکرد کلامی و اصولی - فقهی در اثبات ولایت در دوران غیبت و تداوم آن بهره‌گرفته است.

یکی از مباحثی که قبل از پرداختن به رابطه آزادی و ولایت در این دیدگاه باید به آن اشاره کرد مفهوم اطلاق و حدود اختیارات ولی فقیه در این دیدگاه است.

امام خمینی درباره حدود اختیارات فقیه عادل می‌نویسد:

«پس برای فقیه عادل در تمامی مسائل مربوط به حکومت و سیاست که پیامبر و ائمه علیهم

السلام در آنها ولایت داشتند، ولایت وجود دارد و تفاوت قائل شدن در این زمینه معقول نیست؛

زیرا ولی - هر شخصی که باشد - اجراکننده احکام شریعت و بریادارنده حدود الهی و گیرنده خراج

و سایر مالیات و تصرف‌کننده در آنها براساس مصالح مسلمین است.»^(۱۷)

همانطوری که از این عبارت فهمیده می‌شود، به اختصار می‌توان گفت که مفهوم اطلاق در ولایت مطلقه فقیه دربرگیرنده دو عنصر «تساوی اختیارات حکومتی پیامبر و امامان معصوم با اختیارات حکومتی ولی فقیه» و «عدم تقیید به احکام فرعی الهی» است. امام خمینی در این عبارت، صدور حکم بر اساس معیار «مصلحت» را در تفسیر خود از ولایت مطلقه ذکر می‌کند. معیار «مصلحت» به عنوان معیار اساسی حکم حکومتی از سوی برخی از فقها پذیرفته شده است و به همین دلیل است که می‌گوییم امام، ولایت را مقید به احکام فرعی الهی نمی‌داند و براساس همین تفسیر است که ولایت فقیه علاوه بر احکام اولیه و ثانویه، احکام حکومتی را نیز شامل می‌شود. اگرچه از نظر امام خمینی، اصل حکومت واجب بوده و از احکام اولیه محسوب می‌شود؛ اما احکام صادره از سوی ولی فقیه به عنوان حاکم اسلامی، دیگر حکم اولیه محسوب نمی‌شود. این احکام، احکام حکومتی نام‌گرفته و در محدوده و گستره ولایت فقیه قرار می‌گیرند. براین اساس

«مصلحت» به عنوان معیار حکم حکومتی به رسمیت شناخته می‌شود و ولی فقیه در صورت وجود چنین معیاری - با توجه به تعریف و شرایط خاص آن - می‌تواند حکم حکومتی صادر نماید. این احکام در چهارچوب احکام فرعی نبوده؛ بلکه فراتر از آن احکام را نیز شامل می‌گردد. به همین دلیل گفته می‌شود که ولی فقیه می‌تواند برخی از واجبات الهی را به صورت موقت تعطیل اعلام نماید. البته در اینجا مباحث متعددی قابل طرح است؛ از جمله مفهوم احکام حکومتی و اینکه آیا این احکام، قسم ثالثی است در برابر حکم اولی و ثانوی یا خیر؟ ملاک و معیار آن چیست؟ آیا تنها ولی فقیه حاکم می‌تواند حکم حکومتی صادر نماید؟ و... که در اینجا جای طرح آنها نیست و به همین اندازه بسنده می‌کنیم.

برخی از فقهای معاصر نیز در بحث حدود ولایت فقیه، با استفاده از اطلاق ادله ولایت و انصراف آن اطلاق به مواردی که جعل ولایت برای جبران قصور مولی علیه است، ولایت فقیه را در مواردی که نقصان و قصور در جامعه مشاهده می‌شود، قلمداد کرده‌اند:

«اطلاق ادله ولایتها عادتاً - بر اساس روابط و مناسبات عرفی - منصرف است به اینکه این ولایت با هدف پرکردن نقص مولی علیه و جبران کردن کاستیهای او جعل شده است و دلیل ولایت فقیه از این قاعده خارج نیست؛ پس این دلیل بر ولایت فقیه دلالت نمی‌کند، مگر در این محدوده»^(۱۸).

وی سپس به بیان موارد کاستیها در اجتماع می‌پردازد که یکی از آن موارد، اعمال ولایت در موارد مصالح اجتماعی و احکام حکومتی است:

«مصالح اجتماعی گاهی اوقات با برخی از مصالح شخصی و اراده فردی تعارض می‌کند. و به مقتضای عنوان اولی [حکم اولی] نمی‌توان این فرد را برخلاف مصلحت شخص یا اراده و میل شخصی‌اش مجبور ساخت؛ چراکه این فرد در اراده شخصی‌اش از قوانین عمومی اولی خارج نشده است، پس وجوب تصرف خاصی در [مال و...] او که موافق مصالح اجتماع است، نیاز به «ولی» دارد که اعمال ولایت کند... و این ولایت را نیز اطلاق دلیل شامل می‌شود»^(۱۹).

همانگونه که ملاحظه می‌شود، در این تفسیر از حدود ولایت فقیه، اصل «مصلحت»





به عنوان معیار حکم حکومتی مطرح شده و بر اساس آن فقیه می‌تواند اعمال ولایت نماید که بنابراین، ولایت در این تفسیر نیز محدوده‌ای فراتر از ولایت در احکام فرعی الهی [اولیه و ثانویه] پیدا می‌کند.

البته نکته‌ای که در این عبارت به چشم می‌خورد، بیانگر مفهوم خاصی است که نویسنده از ولایت بیان کرده است. چنین به نظر می‌رسد که استدلال به اینکه اطلاق ادله ولایت منصرف به مواردی است که ولایت برای جبران کاستیها و قصور مولی علیه جعل شده است، بر اساس تعریفی از ولایت صورت گرفته است که نوعی قیومیت و سرپرستی در مفهوم ولایت را تداعی می‌کند. در حالی که به نظر می‌رسد که مفهوم ولایت در نظریه ولایت فقیه - که بیانگر اساس قرار گرفتن ولایت فقیه در ساختار سیاسی اسلام است - ولایت تشریحی و در نتیجه حق حاکمیت و زعامت سیاسی است که لازمه آن وجود کاستیها و محجوریت در مولی علیه و اجتماع نیست. بدیهی است که نظریه ولایت مطلقه به محجوریت مردم نمی‌اندیشد و بر اساس آن درصدد رفع محجوریت و نقصان مردم نمی‌باشد. به نظر می‌رسد که این تفسیر هرچند که ممکن است با مفهوم لغوی اطلاق تناسبی داشته باشد؛ اما بدون تردید نظریه ولایت مطلقه فقیه و ادله آن، چنین تفسیری را بر نمی‌تابد.

رابطه آزادی و ولایت در دیدگاه ولایت انتصابی مطلقه فقیه

قبل از پرداختن به تلاش طرفداران این نظریه در پاسخ‌گویی به مسأله آزادی، توجه به این نکته ضروری می‌نماید که مسأله آزادی در این دیدگاه به شکل برجسته‌تری نسبت به سایر دیدگاهها قابل طرح است. به عبارت دیگر، هرچند که در دیدگاههای دیگر نیز به گونه‌ای رابطه آزادی و ولایت قابل طرح بود؛ اما این بحث به شکل یک معما و مسأله جدی در دیدگاه ولایت مطلقه مطرح می‌شود. با توجه به گستره وسیع ولایت در این نگرش، این سؤال به شکل جدی طرح می‌شود که آیا پذیرش این نظریه مستلزم محدودیت بسیار زیاد آزادی فرد نمی‌گردد؟ بر اساس این دیدگاه در رویکرد فقهی، این سؤال مطرح می‌شود که آیا اساساً رابطه این دو مفهوم تعارض بوده یا تزاخم و یا...؟

نکته دیگری که در این دیدگاه قابل توجه است، مفهوم آزادی و ولایت است که وجه سیاسی آنها بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد و در نتیجه ناسازگاری آنها نیز بیشتر جلوه می‌نماید. مفهوم ولایت در این نظریه، با توجه به گستره آن، حق حاکمیت و رهبری سیاسی است، از این رو در تقابل با آزادی، آزادی نیز بیشتر صبغه سیاسی به خود می‌گیرد و در نتیجه میان آزادی و ولایت ناسازگاری برجسته‌تر می‌گردد.

با توجه به این نکات، ابتدا مهمترین جلوه‌های ناسازگاری میان دو مفهوم را در نظریه ولایت مطلقه فقیه بیان کرده و سپس به تلاش این دیدگاه در پاسخ‌گویی به این مسأله می‌پردازیم. روشن است که هدف، استقصای جلوه‌های ناسازگارگونه میان آزادی و ولایت نبوده؛ بلکه با توجه به هدف اصلی نوشتار حاضر، تنها به دو مورد از مهمترین جلوه‌های مذکور می‌پردازیم:

۱- آزادی و حق انتخاب ولی فقیه

از آنجا که یکی از مصادیق بسیار مهم مفهوم آزادی بویژه آزادی سیاسی، داشتن حق انتخاب حاکم است، نظریه ولایت مطلقه فقیه برای تبیین نحوه انتخاب ولی فقیه، با این مسأله مواجه می‌شود که فرد در حکومت اسلامی مبتنی بر نظریه ولایت فقیه، حق انتخاب حاکم را نداشته و حاکم اسلامی با نصب الهی منصوب می‌شود. در نظریه «انتصاب» که مشروعیت ولی فقیه را تنها الهی می‌داند، فرد نمی‌تواند با انتخاب خود به ولی فقیه مشروعیت بخشد. اینجاست که معمای آزادی و ولایت در نظریه ولایت مطلقه فقیه به شکل بارزی ظاهر شده و طرفداران این دیدگاه را به تلاش جدی برای پرداختن به آن و در نتیجه حل آن فرامی‌خواند.

۲- آزادی و گستره ولایت فقیه

بر اساس دیدگاه ولایت مطلقه فقیه، گستره ولایت فقیه بسیار وسیع بوده و بسیاری از امور افراد را نیز در بر می‌گیرد. بر اساس این نگرش، ولی فقیه می‌تواند تحت شرایط خاصی - از جمله رعایت معیار مصلحت - به اعمال ولایت خود پرداخته و تزییقاتی بر آزادی فرد ایجاد نماید. به عبارت دیگر، اختیارات ولی فقیه بسیاری از اختیارات فرد را محدود می‌سازد و در نتیجه فرد در پاره‌ای از اوقات نمی‌تواند از آزادی خود بهره‌جوید.





هرچند که چنین ناسازگاری در دیگر دیدگاه‌های مربوط به ولایت فقیه نیز به نوعی دیده می‌شود؛ اما این ناسازگاری در دیدگاه ولایت مطلقه فقیه برجسته‌تر است.

در اینجا به اختصار تلاش طرفداران این دیدگاه را در حل این ناسازگاری بررسی می‌کنیم. بدیهی است که در اینجا نیز با توجه به اینکه تا کنون به شکل مستقیم به این بحث پرداخته نشده است، باید به استنتاج از دیدگاه مذکور دست زد و بر اساس منطق درونی بحث، به رابطه آنها پرداخت.

به نظر می‌رسد که دیدگاه کلامی «عدم استقلال عقل از وحی» بر این دیدگاه تأثیر بیشتری داشته است. به عبارت دیگر، می‌توان از جمله مفروضات این دیدگاه را «عدم استقلال عقل از وحی» نام برد که بر اساس آن، عقل به عنوان یک منبع شناخت، نیازمند مدد رسانی وحی بوده و در نتیجه جایگاه «نص» در این نظریه نیز به معنایی برجسته می‌شود. بر این اساس سراغ روایات و کلام معصومین رفته و با توجه به ضرورت و گریز ناپذیری اخذ اصل «استظهار» تلاش می‌کند با به کارگیری این اصل، ظهور ادله را در ولایت مطلقه فقیه اثبات نماید و آن را در کنار آزادی فرد قرار دهد، تا از این طریق نوعی سازگاری میان این دو برقرار سازد. بنابراین تأثیر مبانی کلامی این دیدگاه نیز، در این نتیجه‌گیری روشن است. این دیدگاه با تأثیرپذیری از این مبانی کلامی، و با اتخاذ رویکرد اصولی - فقهی، تلاش می‌کند با ایجاد نوعی تلائم و سازگاری میان این دو مفهوم، مسأله آزادی را نیز حل نماید. در این رویکرد است که ادله ولایت بر ادله آزادی ترجیح داده می‌شود و در لسان فقهی از این تقدم به «حکومت» تعبیر می‌شود که بر اساس آن در تراحم پدید آمده میان ادله این دو مفهوم، ادله ولایت بر ادله آزادی حاکم بوده و در نتیجه مقدم می‌شوند. بر اساس اصل «حکومت» است که گفته می‌شود ادله ولایت ناظر به ولایت مقدم بوده و وظیفه فرد، پذیرش ولایت می‌باشد و در چنین مواردی، از آزادی فرد برای رسیدن به مصالح بالاتری که در پرتو ولایت تحقق می‌یابد، صرف نظر می‌شود. به عبارت دیگر آزادی واقعی در پرتو ولایت تحقق می‌یابد و تقسیم آزادی به آزادی کاذب و آزادی واقعی نتیجه چنین تفسیری است.

شاید بتوان به عبارت دیگر چنین گفت که در واقع از نظر دیدگاه مذکور، پیدایش



تزام در خارج، به دلیل عدم ارائه تعریف دقیق و کاربردی از آزادی و ولایت است. از آنجا که محدوده آزادی در خارج خوب تبیین نشده است، چنین ناسازگاریهایی ممکن است مشاهده شود؛ در حالی که اگر این محدوده به خوبی معین گردد، دیگر چنین تزامی پیدا نمی‌شود. بنابراین در واقع این تزام تنها در خارج اتفاق می‌افتد و آن هم به دلیل فقدان تبیین دقیق مفهومی آزادی و ولایت است.

برای روشنتر شدن تلاش طرفداران نظریه ولایت مطلقه برای پاسخگویی به معمای مذکور در اینجا، تلاش آنها را به تفکیک در دو محور زیر دنبال می‌کنیم:

۱- آزادی و حق انتخاب ولی فقیه در دیدگاه ولایت مطلقه فقیه

دیدگاه ولایت مطلقه فقیه که مشروعیت ولایت فقیه و ولی فقیه را الهی دانسته و به «انتصاب الهی» باور دارد، معتقد است که رأی مردم مشروعیت بخش نیست و تنها از باب کارآمدی پذیرفته می‌شود. این نظریه با تفکیک مشروعیت از مقبولیت، بر آن است که مشروعیت ولی فقیه مشروعیتی الهی بوده و دست بشر توانای رسیدن به آن را ندارد. اما به هر حال ولی فقیه در صورتی می‌تواند حکومت را به دست گیرد که از مقبولیت مردمی برخوردار باشد. بنابراین مردم حق انتخاب حاکم را دارند، به این معنا که می‌توانند با توجه به شرایط ذکر شده در روایات و ادله، ولی فقیه منصوب شده الهی را تشخیص دهند.

از دیدگاه ولایت انتصابی، مشروعیت حکومت ولی فقیه ناشی از نصب عام امامان (ع) است و مردم در تفویض ولایت به او هیچ‌گونه اختیاری ندارند. اما در کارآمدی حکومت نقش اصلی دارند. [...] بنابراین یکی از فقیهان منصوب است نه همه آنان، برای کشف او به رأی مردم نیاز است. پس، با دید نصب، انتخاب مردم یا برای کارآمد کردن ولایت است و یا برای کشف ولی منصوب. (۲۰)

همانگونه که ملاحظه می‌شود، این تلاش فکری از سویی، انتخاب حاکم را از آن خداوند دانسته و از سوی دیگر دغدغه حفظ حق انتخاب افراد را نیز دارد. هرچند که این نظریه تلاش می‌کند با کارآمد دانستن انتخاب و رأی مردم، «حق انتخاب» آنان را به رسمیت بشناسد؛ اما به نظر می‌رسد که مشکل بتوان با چنین تلاشی معمای آزادی و



ولایت را حل نمود؛ زیرا آزادی انتخاب که در قالب «حق انتخاب» تبلور یافته است، در اصل به مفهوم مشروعیت بخشی می‌باشد که قرائت مذکور این مفهوم را برنمی‌تابد. بنابراین همچنان معمای مذکور حل نشده باقی می‌ماند و پاسخگویی و حل آن نیازمند بحث و بررسی مضاعفی است که به نظر می‌رسد تا کنون در این نظریه صورت نگرفته است.

شاید بتوان با توجه به مفروضات کلامی دیدگاه ولایت مطلقه فقیه، به این مطلب در حل معمای مذکور اشاره کرد که در این نظرگاه، رابطه آزادی و ولایت از نوع تراحم بوده و در چنین رابطه‌ای، ادله ولایت بر ادله آزادی حکومت دارد. به عبارت دیگر، آزادی در این صورت تفسیر خاصی پیدا می‌کند که از کنار هم قرار گرفتن آزادی و ولایت، نشأت می‌گیرد. ولایت، ناظر به آزادی بوده و آزادی بر این اساس مفهوم خاص خودش را پیدا می‌کند. اساساً خداوند در کنار به رسمیت شناختن آزادی فرد، برای به خطا نرفتن او و برای راهنمایی او - بر اساس تداوم دلیل حکمت و قاعده لطف در دوران غیبت - ولایت را جعل نموده است. در نتیجه، آزادی در پرتو ولایت است که مفهوم واقعی خودش را پیدا می‌کند و از این روست که ناسازگاری میان آن دو نیز وجود ندارد. البته چنین نظری صرفاً بر اساس مبانی نظریه ولایت فقیه شکل می‌گیرد و قهراً نیازمند تبیین بیشتری است که به نظر می‌رسد این مطلب می‌تواند نقطه عزیمتی باشد برای طرح معمای آزادی و ولایت در این دیدگاه و نحوه پاسخ به آن که در اینجا به همین مقدار بسنده می‌کنیم.

۲- آزادی و گستره ولایت فقیه در نظریه ولایت مطلقه فقیه

یکی دیگر از مهمترین محورهای ناسازگاری آزادی و ولایت، آزادی و گستره ولایت فقیه است که نظریات مختلفی در این باره بیان شده است. بر اساس دیدگاه ولایت مطلقه فقیه که گستره وسیعتری را برای ولی فقیه به رسمیت می‌شناسد، اصل اساسی و محوری «نظم» است. نظم، بر بسیاری از مقولات دیگر از جمله «آزادی» تقدم دارد. به عبارت دیگر این نظریه بر این اعتقاد است که اگر امر دایره مدار رعایت نظم یا آزادی گردد، به هیچ بهایی نمی‌توان نظم را مختل نمود. نظم در این صورت حتی بر



آزادی هم مقدم می‌شود. اصل «رعایت نظم»، اصلی عقلی - عقلایی است که بر بسیاری از اصول دیگر مقدم می‌شود. نظریه ولایت مطلقه فقیه و دیدگاه انتصاب، بر این مبنا، معتقد است که رعایت و حفظ نظم اقتضا می‌کند که گستره ولایت فقیه محدود نباشد و آنجا که این اصل اقتضا می‌کند، ولی فقیه می‌تواند از اختیارات گسترده خود استفاده نماید، هرچند که این امر موجب از بین رفتن برخی از آزادیها گردد. در نتیجه، برخی از محدودیتها در آزادی قابل پذیرش بوده و در ناسازگاری میان دو مفهوم آزادی و ولایت، ولایت مقدم می‌گردد. به عبارت دیگر، آزادی تا آنجا محترم و لازم الاجرا است که محل نظم جامعه نباشد و برای احتراز از اختلال نظام، لازم است ولی فقیه از اختیارات گسترده‌ای برخوردار باشد.

برخی این تلاش را اینگونه بیان کرده‌اند:

«در نظراول [انتصاب] فساد، آفت بزرگ جامعه شمرده می‌شود و نظم بر آزادی مقدم داشته

می‌شود و بعضی محدودیتها را شرعاً برای صلاح جامعه باید تحمیل کرد.»^(۲۱)

این نظریه هرچند که توانسته است میان آزادی و ولایت نوعی رابطه سازگار ترسیم نماید؛ اما به طور کلی نمی‌تواند معمای آزادی و ولایت را حل نماید و کماکان مسأله آزادی در این دیدگاه به عنوان یک «مسأله» و «معما» قابل طرح است. تنها در صورتی می‌توان محدودیت پذیری در این دیدگاه را پذیرفت که به مبانی کلامی و اصولی - فقهی نظریه ولایت مطلقه رجوع کنیم و در این صورت است که این نکته روشن می‌شود که تقدم ولایت بر آزادی به دلیل تأثیرپذیری از اصل عدم استقلال عقل از وحی از سویی و حکومت ادله ولایت بر آزادی از سوی دیگر است. بنابراین در اینجا نیز می‌توان تأثیر دیدگاههای کلامی و مبانی کلامی - فقهی را بر شکل‌گیری دیدگاه ولایت مطلقه فقیه مشاهده کرد و بر اساس آن گستره ولایت را نیز می‌توان تبیین کرد.

در برخی از تلاشهایی که در این راستا صورت گرفته است، چنین دغدغه‌ای را هر چند در ظاهر ناموفق را می‌توان دید:

«مردم در مواردی که ولی امر تشخیص مصلحتی را برای مردم می‌دهد، حق چون و چرانست

به این تصمیم را ندارند و باید اطاعت کنند و همین مطیع بودن، شأن مختار بودن آنها را اثبات



می‌کند و این اختیار را باید در محدوده‌ی خواسته نافذ ولی امر به کار بگیرند و این به آن معنا نیست که به طور کلی از مردم در امور شخصی اختیار گرفته شود؛ بلکه در امور شخصی خود در همان محدوده‌ای که خداوند تبارک و تعالی تعیین فرموده اختیار دارند و امام یا پیامبر سلام الله علیهم حق دخالت در زندگی و تصمیمات شخصی آنها را ندارند، مگر این که امور شخصی به منافع جامعه برگردد.^(۲۲)

دقت در این عبارت به خوبی بیانگر نوعی نوسان در تعبیرات است. از سویی اختیار انسان را می‌پذیرد ولی از سوی دیگر معتقد است که باید آن را در محدوده خواسته نافذ ولی امر به کار گیرد. از سویی، حق چون و چرا را برای مردم به رسمیت نمی‌شناسد، ولی از سوی دیگر این مطیع بدون را شأن مختار بودن آنها می‌داند.

به نظر می‌رسد که چنین تلاشی از آنجا که توجه چندانی به مبانی کلامی - فقهی نظریه ولایت فقیه نداشته است، در ظاهر ناموفق جلوه می‌نماید و نوعی ناسازگاری در آن مشاهده می‌شود، در حالی که بر اساس مبانی کلامی - فقهی می‌توان گفت که آزادی و اختیار انسانی در کنار ولایت، مفهوم خاصی پیدا می‌کند و ادله ولایت آزادی را تفسیر می‌نماید.



با توجه به آنچه گذشت روشن می‌شود که به رغم برخی از تلاشهایی که در راستای حل معمای آزادی و ولایت صورت گرفته است، کماکان برخی از زوایای آن نامعلوم باقی مانده است. علت اساسی آن، عدم طرح دقیق این معما است که به نظر می‌رسد هرچند که اصل آزادی در این نظریه به عنوان یک مسأله، خودش را نشان داده باشد؛ اما در تقابل با ولایت به شکل یک معما بدان نگریسته نشده است. در نتیجه، تاکنون پاسخ روشن و کاملی به این معما ارائه نشده است. آنچه در این نوشتار به عنوان یک پاسخ به آن اشاره شد، ضمن آنکه ادعای کامل بودن را در سر نمی‌پروراند، بر این باور است که می‌توان با قرار دادن این مباحث به عنوان «نقطه عزیمت»، به تلاشهای موفقتری در این زمینه دست زد.

۳ / ۴ - ولایت انتخابی فقیه

یکی دیگر از دیدگاههایی که ولایت فقیه را مقید به امور حسیه، فتوا و قضاوت



نمی‌داند و حق حاکمیت و رهبری سیاسی را در مفهوم ولایت پذیرفته، ولایت انتخابی فقیه است. این دیدگاه از این جهت که ولایت را به امور مذکور مقید نمی‌داند، ذیل ولایت مطلقه قرار می‌گیرد و به این مفهوم ولایت مطلقه را می‌پذیرد؛ اما با توجه به اینکه در مبنای مشروعیت ولی فقیه با دیدگاه ولایت مطلقه فقیه تفاوت و اختلاف دارد و مشروعیت الهی - مردمی برای ولی فقیه قائل است، این دیدگاه را ذیل دیدگاه قبل نیاورده و آن را به صورت مستقل مورد بررسی قرار می‌دهیم. در این راستا، ابتدا به توضیح نظریه مزبور پرداخته و سپس رابطه آزادی و ولایت را در آن بررسی می‌کنیم. این دیدگاه نیز اصل حکومت در دوران غیبت را ضروری دانسته و تداوم ولایت الهی را در دوران غیبت باور دارد:

«الحكومة والولاية و حفظ النظام ضرورة للبشر في جميع الاعصار. فلا یظن

بالشارع الحکیم اهمالها و عدم التعرض لها و لحدودها و شروطها»^(۲۳)

این دیدگاه نیز با استخدام اصل «استظهار» به روایات و کلام معصومین مراجعه می‌کند؛ اما به دلیل تفاوت مبانی کلامی - فقهی و تأثیر آنها در دیدگاه مذکور، از این روایات تنها اهلیت و صلاحیت فقها برای ولایت را پذیرفته و از ادله مذکور بیش از این را قابل استخراج نمی‌داند. به عنوان مثال، تأثیر این مبانی را در برداشت خاصی از روایات می‌توان درباره مقبوله عمر بن حنظله^(۲۴) یافت.

آیت الله منتظری به عنوان یکی از مهمترین نظریه پردازان این دیدگاه، برخلاف دیدگاه گذشته از این حدیث اینگونه برداشت می‌کند:

«دلالت این مقبوله بر اینکه کسی که اجمالاً صلاحیت ولایت دارد و برای آن تعیین شده است،

فقیه جامع شرایط است، اشکالی نیست و اشکال تنها در این است که تحقق این ولایت آیا با نصب

امام (ع) یا با انتخاب امت است»^(۲۵)

وی همچنین پس از اشکال بر دلالت توقیع شریف امام زمان (عج)^(۲۶) بر دیدگاه

نصب ولایت فقیه درباره این روایت، اینگونه نتیجه می‌گیرد:

«پس جایی برای استدلال به توقیع شریف بر نصب فقیه نیست. بله [این روایت] بر صلاحیت

فقیه و اینکه تنها او برای انتخاب شدن متعین است، دلالت می‌کند. پس مراجعه به غیر فقیه و

انتخاب او برای ولایت جایز نیست. (۲۷)

بنابراین، این دیدگاه نیز از اصل استظهار در تفسیر خود از ولایت بهره می‌گیرد و بر اساس آن ولایت فقیه را در دوران غیبت اثبات می‌کند. البته این نظریه علاوه بر اشکال ثبوتی بر دیدگاه انتصاب، از لحاظ اثباتی نیز از ادله ولایت فقیه، نصب فقیه را نمی‌تواند اثبات کند و تنها صلاحیت و شایستگی او را برای انتخاب شدن اثبات می‌کند. به عبارت دیگر هر چند که نصبی خاص صورت نگرفته است؛ اما از آنجا که نصب عام وجود دارد تنها می‌توان فقیه را انتخاب کرد.



رابطه آزادی و ولایت در دیدگاه ولایت انتخابی فقیه

نکته‌ای که قبل از پرداختن به رابطه آزادی و ولایت در این دیدگاه لازم است بیان شود، این است که در این دیدگاه نیز همانند نظریه انتصاب، مسأله آزادی به شکل برجسته‌ای قابل طرح است. در این دیدگاه نیز جلوه‌هایی از ناسازگاری میان آزادی و ولایت به شکل بارزی دیده می‌شود که در اینجا همانند دیدگاه گذشته ضمن طرح جلوه‌های مذکور به بررسی تلاش طرفداران این دیدگاه در حل مسأله مذکور می‌پردازیم.

۱- آزادی و حق انتخاب ولی فقیه

در این دیدگاه هر چند که ولی فقیه با انتخاب مردم، مشروعیت الهی‌اش را دریافت می‌کند و مردم حق حاکمیت را بر اساس روایات و ادله، به فقیه جامع شرایط واگذار می‌کنند و از این رو حق انتخاب مردم محفوظ مانده است، اما با توجه به اینکه دایره انتخاب فرد محدود به رعایت شرایط خاصی است که در روایات آمده است، به گونه‌ای دیگر یک نوع ناسازگاری میان آزادی و ولایت دیده می‌شود. به عبارت دیگر از آنجا که فرد موظف است در انتخاب خود شرایط خاصی را مد نظر گیرد، بنابراین از حق حاکمیت خود که مبتنی بر آزادی است، نمی‌تواند به طور کامل بهره ببرد.

۲- آزادی و گستره ولایت فقیه

همانطوری که اشاره شد، این دیدگاه نیز ولایت را منحصر به امور حسیه، فتوا و

قضاوت ندانسته و حق حاکمیت و رهبری سیاسی را برای فقیه به رسمیت شناخته است. از این رو، گستره ولایت در این دیدگاه نیز وسیع بوده و در نتیجه نوعی ناسازگاری میان آزادی فرد و ولایت فقیه پدید می‌آید. در این دیدگاه هرچند از ولایت مطلقه سخن نمی‌رود؛ اما مسلم است که گستره ولایت بسیار وسیع بوده و در نتیجه جلوه‌های دیگر از معمای آزادی و ولایت شکل گرفته و حل آن نیازمند تأملی جدی در ادله دیدگاه مذکور است.

با توجه به مباحث مطرح شده در دیدگاه ولایت انتخابی فقیه، به نظر می‌رسد که بتوان به اختصار تلاش این دیدگاه در حل جلوه‌های ناسازگارگونه مذکور را - بر اساس دو محور مزبور - اینگونه بیان کرد:

۱- آزادی و حق انتخاب ولی فقیه در دیدگاه ولایت انتخابی فقیه

در دیدگاه ولایت انتخابی فقیه، مشروعیت ولی فقیه و حکومت اساساً منشأی الهی - مردمی دارد. مردم با انتخاب خود - البته بر اساس معیارها و شرایطی که در روایات برای حاکم اسلامی بیان شده است - به حکومت و حاکم، ولایت و ولی فقیه مشروعیت نمی‌بخشند. ولی فقیه حاکم از سویی با توجه به وجود شرایط مورد نظر در روایات، مشروعیت الهی دارد و از سوی دیگر بر اساس رأی مردمی جنبه مشروعیت مردمی را نیز پیدا می‌کند:

«از دیدگاه ولایت انتخابی، مشروعیت حکومت ولّی، ناشی از رأی مردم به فرد واجد شرایط

ذکر شده از جانب ائمه (ع) است که از آن می‌توان به مشروعیت الهی - مردمی تعبیر کرد...» (۲۸)

این نظریه از این جهت که «حق انتخاب» را به معنای مشروعیت بخشی مورد شناسایی قرار داده است، توانسته است تا حدودی پاسخ مناسبی به معمای آزادی و ولایت ارائه نماید؛ اما از این جهت که مردم در انتخاب خود محدود به رعایت شرایط خاصی هستند، کماکان قلمرو آزادی افراد محدود می‌باشد. ولی به نظر می‌رسد که این مقدار محدودیت قابل پذیرش بوده و چندان ضرری متوجه آزادی فرد نمی‌سازد. بدیهی است که «انتخاب» بر اساس رعایت ضوابط خاص و شرایط ویژه‌ای صورت می‌پذیرد و از آنجا که ولی فقیه در رأس ساختار حکومت اسلامی قرار می‌گیرد، طبیعی است که باید



شرایط خاصی را دارا باشد که دین اسلام بیان کرده است.

۲- آزادی و گستره ولایت فقیه در دیدگاه ولایت انتخابی فقیه

این نظریه، رعایت اصل آزادی را برای شکوفا شدن استعداد های انسانی لازم می‌داند و جایگاه والایی را برای آزادی قائل است. بر این اساس، این نظریه در حل ناسازگاری آزادی و ولایت در زمینه گستره ولایت فقیه بر حفظ آزادیهای مشروع تأکید می‌کند و ولی فقیه همواره موظف به رعایت و حفظ این آزادیهاست:

«در نظریه دوم [انتخاب] در چارچوب شرع (فارغ از مصلحت اندیشی‌های انسان) سلب آزادی در زمره بزرگترین فسادهاست و شکوفایی استعداد انسان تنها در پناه آزادی میسر است، لذا در میان شرایط و تعهدات حکومت «حفظ آزادیهای مشروع» جایگاهی بسیار با اهمیت دارد. در این دیدگاه، اسلام هرگز با محدودیت پیشرفت نکرده است. به نظر استاد مطهری که می‌گوید: من به جوانان و طرفداران اسلام هشدار می‌دهم که خیال نکنند راه حفظ معتقدات اسلامی جلوگیری از ابراز عقیده دیگران است؛ از اسلام فقط با یک نیرو می‌شود، پاسداری کرد و آن علم است و آزادی دادن به افکار مخالف و مواجهه صریح و روشن با آنها» (۲۹).

از این رو، این دیدگاه ولایت را در محدوده امور عمومی اجتماعی می‌پذیرد. در اینجا است که تفاوت عمده دیگر ولایت انتصابی فقیه با ولایت انتخابی فقیه آشکار می‌گردد. از نظر طرفداران دیدگاه انتخابی فقیه حاکم تنها در امور عمومی اجتماعی ولایت دارد:

«حاکم تنها متصدی امور عمومی اجتماعی است که برای جامعه ضرورت دارد و مربوط به شخص خاص نیست تا اینکه آن شخص متصدی آنها باشد و اما امور و اموال غیر عمومی [...] از اموری که مربوط به اشخاص و عائله آنها بوده پس مردم در انتخاب آنها و انتخاب انواع و کیفیات آنها آزادند و برای هر کدام از آنهاست که آنچه می‌خواهد اختیار نماید مادامی که در آن امر از طرف شرع ممنوعیتی نباشد» (۳۰).

همانگونه که پیداست در این دیدگاه تلاش می‌شود با خارج ساختن امور شخص، گستره آزادی مردمی و وسیعتر در نظر گرفته شود. هرچند که تلاش این دیدگاه در ظاهر در حل معمای آزادی و ولایت موفقتر جلوه می‌نماید؛ اما به نظر می‌رسد که در این دیدگاه



نیز بتوان بر اساس مبانی و دیدگاه‌های کلامی به ارائه پاسخی مناسب از نظرگاه طرفداران این دیدگاه دست یازید.

بر این اساس می‌توان گفت که تأثیر مبنای کلامی «استقلال عقل از وحی» در این دیدگاه زیادتر بوده است. مبنای کلامی عقل و وحی، به عنوان دو منبع مستقل شناخت برای آدمی شناخته می‌شود. همانگونه که وحی منبع بسیار مهمی در شناخت آدمی و راه معتبری برای رسیدن به احکام الهی است، عقل نیز منبع مهمی در این شناخت تلقی می‌گردد. البته نمی‌توان گفت که طرفداران ولایت انتخابی فقیه چنین مبنای کلامی را پذیرفته‌اند؛ اما با توجه به دیدگاه آنها به نظر می‌رسد که می‌توان گفت چنین دیدگاهی بر مبنای مذکور شکل می‌گیرد. به عبارت دیگر می‌توان تأثیر گذاری مبنای کلامی استقلال عقل از وحی را بر این دیدگاه مشاهده نمود.

به همین دلیل است که در این دیدگاه، گفته می‌شود مردم خود باید حاکم خود را انتخاب نمایند و با انتخاب خود به او مشروعیت بخشند. مردم در این دیدگاه از چنین توانی برخوردارند که با مراجعه به ادله و صفات و ویژگیهایی که برای حاکم در آن ادله ذکر شده است، می‌توانند حاکم مورد نظر خداوند را تشخیص داد، انتخاب نمایند. بدیهی است که از آنجاکه حکومت، حکومت اسلامی است، تمامی ارکان و ساختارهای آن باید بر اساس دین اسلام شکل بگیرد و در نتیجه وحی نیز نقش و جایگاه ویژه‌ای پیدا کرده و بر اساس آن معیارهای حاکم اسلامی تعیین می‌گردد. روشن است که این نظریه در صدد کنار گذاشتن روایات و ادله نیست؛ بلکه به دلیل فقدان نص و عدم دلالت روایات بر انتصاب فقیه از نظر طرفداران این دیدگاه، تنها از روایات صلاحیت ولی فقیه را اثبات می‌کند و وظیفه مردم می‌داند که در انتخاب خود سراغ فقیه جامع‌الشرایط بودند. از این رو نمی‌توان گفت که باز هم آزادی و حق انتخاب لحاظ نشده است؛ چراکه مردم موظف به رعایت شرایط هستند؛ زیرا چنین امری به دلیل ماهیت حکومت است که در تمامی ساختارها و نهادهایش «رعایت قانون الهی» شرط اساسی است. بنابراین در این دیدگاه نیز ضمن معتبر دانستن «ولایت» و ضمیمه کردن آن به اصل «آزادی» تلاش می‌شود نوعی سازگاری میان این دو پدید آید.



نتیجه‌گیری

با توجه به مطالبی که گذشت می‌توان به این جمع‌بندی مختصر رسید که فقهای معاصر شیعه با مفروض گرفتن مبانی کلامی خود در بحث از ولایت و آزادی با رویکرد اصولی - فقهی دیدگاههای خود درباره ولایت فقیه را بیان نموده‌اند. سؤال اساسی که مطرح می‌شود این است که آیا قاعده لطف و دلیل حکمت که ولایت پیامبر و امام معصوم را ثابت می‌کرد، به دوران غیبت نیز منتقل شده است؟

پاسخ فقهای شیعه به این سؤال، عمدتاً این بود که باید به کلام معصومین و روایات آنها مراجعه کرد و بر اساس آن پاسخ سؤال مذکور را دریافت کرد. این پاسخ آنها را از رویکرد کلامی به رویکردی اصولی - فقهی منتقل ساخت که بر اساس این رویکرد جدید متد و شیوه اصولی - فقهی وجه غالب شیوه‌های استدلال می‌باشد. از سوی دیگر، پس از مراجعه به این ادله و روایات، این مطلب نیز روشن گشت که ما در این باره با مسأله‌ای به نام «فقدان نص» مواجهیم؛ از این رو باید در مباحث خود به اصلی مراجعه کنیم که از آن به «اصل استظهار» یاد کردیم. بر اساس این اصل بود که فقها با مراجعه به روایات، تلاش کردند ظهور روایات را پی‌جویی نموده و بر اساس آن ظهور، پاسخ مناسبی به سؤال مذکور ارائه نمایند.

حاصل مراجعه فقها به روایات و ادله مذکور، شکل‌گیری دیدگاههای متعددی بود که به طور کلی به چهار دیدگاه عمده در این باره اشاره شد. صرف نظر از دیدگاهی که اساساً برای فقیه تنها «جواز تصرف» را باور داشت، دیدگاههای دیگر اصل «ولایت» و به عبارت صحیحتر، اصل «تداوم ولایت» در دوران غیبت را پذیرفته بودند و در برخی از مسائل دیگر از جمله مبنای مشروعیت، انتصابی و انتخابی بودن و گستره ولایت او نیز با یکدیگر اختلاف داشتند. این اختلافها در نوع رابطه آزادی و ولایت تأثیر زیادی بر جای گذاشته است. همانگونه که ملاحظه شد، رابطه آزادی و ولایت در این دیدگاهها یکسان نبوده، و اختلاف دیدگاهها، موجب اختلاف این رابطه شده است.

در بررسی رابطه آزادی و ولایت در دیدگاههای مذکور، به این نکته می‌توان به عنوان جمع‌بندی اشاره کرد که در دیدگاه اول اصولاً بحث رابطه آزادی و ولایت طرح



نمی‌شود؛ چراکه ولایت پذیرفته نشده است. در دیدگاه دوم و سوم (ولایت در امور حسیه و ولایت در فتوا و قضاوت) نیز چندان ناسازگاری میان آزادی و ولایت پدید نمی‌آید چراکه اولاً در مفهوم ولایت، وجه سیاسی آن برجسته نگردیده است و اختیارات و گستره ولایت نیز محدود به امور خاصی است. در حالی که در دیدگاه چهارم، ناسازگاری زیادی میان این دو مفهوم دیده می‌شود. از دیدگاه چهارم، سه قرائت عمده شکل گرفته است که تلاش کردیم با اشاره به این قرائتها، رابطه آزادی و ولایت را در آنها بررسی نماییم. به طور کلی در این سه قرائت، با توجه به اینکه اولاً وجه سیاسی مفهوم ولایت برجسته می‌شود و ثانیاً گستره ولایت وسیع تر طرح می‌گردد؛ ناسازگاری میان آزادی و ولایت جدی تر نمایان می‌گردد. با اشاره به مبانی کلامی مختلف به عنوان مفروضات قرائتهای مذکور و تأثیر آنها بر شکل‌گیری قرائتها و دیدگاههای مذکور، در بررسی رابطه آزادی و ولایت تلاش طرفداران آنها در حل ناسازگاری و معمای آزادی و ولایت مورد بررسی قرار گرفت.

در نهایت تلاش کردیم به منظور فتح بابی مناسب در این بحث، بر اساس منطق درونی نظریات و مبانی کلامی و اصولی - فقهی دیدگاهها، رابطه آزادی و ولایت را در این دیدگاهها بررسی کرده، طرح ولایت در دوران غیبت را به عنوان تلاش فقهای معاصر شیعه در راستای ایجاد نوعی تلانم و سازگاری با آزادی و در نتیجه تفسیری خاص از آزادی، مورد مذاقه قرار دهیم. بنابراین، می‌توان گفت که در فقه سیاسی معاصر شیعه، اولاً مسأله آزادی قابل طرح بوده و ثانیاً این مسأله در رابطه با آزادی و ولایت هرچند به شکل غیر مستقیم، طرح شده و ثالثاً تلاش فقهای معاصر شیعه در طرح ولایت در دوران غیبت به منظور ایجاد نوعی توازن و تعادل در میان آزادی و ولایت قابل بررسی است، که در همه این مباحث تأثیر مبانی کلامی مشاهده می‌شود.





پی نوشتها:

۱. از جمله طرفداران ابن دیدگاه، آیت الله خوئی است.
- ۲- امام خمینی، کتاب البیع، مطبع الاداب، نجف، ۱۳۹۱ق، ص ۴۶.
- ۳- میرزا علی غروی تبریزی، التفتیح فی شرح العروة الوثقی، تقرير بحث آیت الله سید ابوالقاسم خوئی، چاپ سوم، دارالهادی للمطبوعات، ۱۴۱۰ق، ص ۴۲۴.
- ۴- برای توضیح مفهوم امور حسبیه به عنوان مثال بنگرید به:
سید کاظم حسینی حائری، ولایة الامر فی عصر الغیبة، مجمع الفکر الاسلامی، قم، ۱۴۱۴ق، ص ۲۰.
- ۵- مرتضی انصاری، کتاب المکاسب، الجزء الثاني، مؤسسة النعمان، بیروت، [بی تا]، ص ۵۰.
- ۶- محمد کاظم آخوند خراسانی، حاشیة کتاب المکاسب، تصحیح سید مهدی شمس الدین، وزارت ارشاد اسلامی، تهران، ۱۴۰۶ق، ص ۹۶.
- ۷- محمد حسین کاشف الغطاء، الفردوس الاعلی، تصحیح سید محمد حسین طباطبائی، چاپ دوم، مکتبه فیروز آبادی، قم، ۱۴۰۲ق، صص ۵۳-۵۴.
- ۸- موسی خوانساری، منیة الطالب فی حاشیة المکاسب، تقرير ابحاث میرزا نائین، [بی جا]، [بی تا]، ص ۳۵.
- ۹- همان، ص ۳۲۷.
- ۱۰- محمد تقی آملی، المکاسب والبیع، تقرير ابحاث میرزا نائینی، مؤسسه نشر اسلامی، قم، [بی تا]، ج ۲، ص ۳۲۷.
- ۱۱- احمد نراقی، عوائد الايام، تصحیح و تعليق سید یاسین موسوی، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت، [بی تا]، ص ۳۰.
- ۱۲- همان، ص ۶۹.
- ۱۳- احمد صابری همدانی، الهدایة الی من له الولاية، تقرير بحث آیت الله سید محمد رضا گلپایگانی، چاپخانه علمیه، قم، ۱۳۸۳ق، ص ۴۶.
- ۱۴- همان، صص ۴۶-۴۷.
- ۱۵- امام خمینی، کتاب البیع، مطبع الاداب، نجف، ۱۳۹۱ق، ص ۴۶.
- ۱۶- امام خمینی، کتاب البیع، مؤسسه اسماعیلیان، قم، [بی تا]، ج ۲، ص ۴۶۴.

۱۷- همان، ص ۴۶۷.

۱۸- همان، ص ۴۶۷.

۱۹- کاظم حائری، اساس الحکومة الاسلامیة، الدار الاسلامیة، ص ۱۷۵.

۲۰- همان، ص ۱۷۹.

۲۱- مهدی منتظر قائم، «آزادی سیاسی»، مجله حکومت اسلامی، بهار ۱۳۷۶.

۲۲- محسن کدیور، «نظریه‌های دولت در فقه شیعه»، مجله راهبرد، شماره ۴، پانز ۷۴.

۲۳- محمد مؤمن، «مبانی ولایت فقیه»، حکومت اسلامی، زمستان ۱۳۷۵.

۲۴- حسینعلی منتظری، دراسات فی ولایت الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة، المركز العالم للدراسات الاسلامیة، ۱۴۰۹ق،

ج ۱، ص ۱۶۹.

۲۵- ... قال: ينظران (الی) من كان منكم ممن قد روى حديثنا و نظر في حلالنا و حرامنا و عرف احكامنا، فليرضوا به

حكماً فاني قد جعلته عليكم حاكماً... (اصول کافی، ۶۷/۱، باب اختلاف الحديث، الحديث ۱۰).

۲۶- حسینعلی منتظری، پیشین، ص ۴۵۵.

۲۷- ... و اما الحوادث الواقعة فارجعوا الی رواة حديثنا فانهم حجتي عليكم و انا حجة الله. (الحر العاملي، الوسائل،

۱۰/۱۸، الباب ۱۱ من ابواب صفات القاضی، الحديث ۹).

۲۸- حسینعلی منتظری، پیشین، ص ۴۸۲.

۲۹- مهدی منتظر قائم، پیشین.

۳۰- محسن کدیور، پیشین.

۳۱- حسینعلی منتظری، پیشین، ج ۲، صص ۲۵- ۲۶.

